

# درگذشت فیلسوف ایرانشهر

## مروري کوتاه بر زندگي و اندیشه‌هاي سيد جواد طباطبائي

### محسن آزموده

سيد جواد طباطبائي، فيلسوف سياسي ايراني و نظريه‌پرداز ايرانشهر، سه‌شنبه دهم اسفند در بیمارستاني در کالیفرنیا، پس از يك دوره طولاني تحمل بيماري سرطان دار فاني را وداع گفت. طباطبائي استاد پيشين اندیشه سياسي دانشگاه تهران و از اندیشمندان برجسته و تاثیرگذاري در دهه‌هاي اخير بود که در حوزه‌هاي گوناگوني از علوم انساني جديد، اعم از فلسفه، علم سياست، تاريخ و علوم اجتماعي دیدگاه‌هاي تازه و اثر داشت. آشنائي او با زبان‌هاي متعددي چون عربي، انگليسي، فرانسوي، آلماني و ايتاليائي به او اين توانائي را داده بود که با اندیشه‌هاي متفکران و جريان‌هاي فکري به زبان اصلي و مستقيم مواجه شود و با ذهن بازي که داشت، از اين اندیشه‌ها اولاً براي نقد راديکال و تند آثار متفکران و روشنفکران ايراني بهره مي‌گرفت و ثانياً مي‌کوشيد نظريه‌اي جديد براي ايران تاسيس کند. انتقادهاي صريح و بي‌پرده طباطبائي از روشنفکران و صاحب‌نظران معاصر ايراني اعم از علي شريعتي، جلال آل‌احمد، عبدالکریم سروش، سيد حسين نصر، احمد فردید و... همواره به مباحثات تند و تيز در فضاي روشنفکري ايران دامن مي‌زد. دفاع او در يك دهه اخير از اندیشه ايرانشهري همچنين به بحث‌هاي فراواني در ميان گروه‌ها و جريان‌هاي سياسي منجر شد.

#### از تبريز تا پاریس

سيد جواد طباطبائي زاده 23 آذر سال 1324 تبريز بود، در يك خانواده بازاري. پدرش را در هشت سالگي از دست داد. در کودکی همزمان با تحصيلات رسمي، زبان‌هاي عربي و فرانسوي را نیز آموخت. يادگيري زبان عربي به او کمک کرد که بتواند به يادگيري فلسفه اسلامي در حوزه علميه تبريز پردازد. طباطبائي پس از پايان دوره متوسطه براي تحصيل در رشته حقوق به دانشکده حقوق و علوم سياسي

دانشگاه تهران رفت و همزمان نزد جواد مصلح، از فیلسوفان ایرانی و شارحان برجسته ملاصدرا، خوانش فلسفه اسلامی را ادامه داد. همچنین در سمینارهای هانری کربن، فیلسوف و مستشرق شیعه‌شناس فرانسوی حاضر شد. از نخستین آثار او ترجمه‌هایی از رساله‌ها و کتاب‌های هانری کربن است که از آن میان می‌توان به ترجمه فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی (چاپ نخست 1365) و تاریخ فلسفه اسلامی هانری کربن (چاپ نخست 1367) اشاره کرد.

طباطبایی پس از اخذ مدرک کارشناسی، در دوره سربازی در سپاه ترویج، به طور جدی به تقویت زبان‌های انگلیسی و فرانسوی مشغول و موفق به اخذ بورس تحصیلی از دانشگاه پاریس شد. طباطبایی در پاریس دانشگاه خود را تغییر داد و برای تحصیل در رشته فلسفه سیاسی به دانشگاه سوربن رفت. طباطبایی در پاریس ضمن تحصیل در درسگفتارهای لوئی آلتوسر، فیلسوف چپ‌گرای فرانسوی و فرانسوا شاتله فیلسوف هگلی-مارکسی به مطالعه آثار و اندیشه‌های گئورگ ویلهلم فردریش هگل مشغول شد. در نهایت در سال 1363 با نگارش رساله‌ای با عنوان «تکوین اندیشه سیاسی هگل جوان» درجه دکترای دولتی در رشته فلسفه سیاست را از دانشگاه سوربن گرفت و به ایران بازگشت و به عضویت هیات علمی دانشگاه تهران در آمد و معاون پژوهشی دانشکده حقوق و علوم سیاسی شد. همزمان سردبیری نشریه همین دانشکده را به عهده گرفت، اما بعد از مدتی به اتهاماتی چون «سکولار بودن» و «ناسیونالیست بودن» از دانشگاه اخراج شد. طباطبایی پس از اخراج برای کار علمی و پژوهشی به خارج از ایران رفت و در مراکز علمی-پژوهشی فرانسه و آلمان و آمریکا مشغول به کار شد.

### نظریه‌پرداز زوال اندیشه

آثار طباطبایی در حوزه اندیشه سیاسی در اسلام و ایران از اواخر دهه 1360 و اوایل دهه 1370 به بحث‌های عمیق و گسترده و دامنه‌داری در فضای روشنفکری و فکری ایران دامن زد و همزمان در فضای آکادمیک علوم انسانی، واکنش‌های فراوانی را برانگیخت. او در آثاری چون درآمدهای فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران (1367)، زوال اندیشه سیاسی در ایران (1373)، ابن خلدون و علوم اجتماعی (1374)، خواجه نظام‌الملک (1375)، به بازخوانی جدی و انتقادی اندیشه و فلسفه سیاسی در ایران پرداخت و ضمن بحث از زوال فکر سیاسی در ایران، نظریه امتناع شرایط تفکر در ایران پروراند. ویژگی بحث‌های طباطبایی در این دوره، نگاه متفاوت، فلسفی و اندیشه‌محور و انتقادی به متفکران و جریان‌های فکر سنتی در ایران بود. او در این آثار به بازخوانی جدی و انتقادی فیلسوفان و متفکرانی چون فارابی،

ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه نظام‌الملک طوسی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، ابن‌خلدون و... پرداخت و نگاهی تازه و متفاوت به این متفکران را طرح کرد. طباطبایی در ویراست‌های بعدی این آثارش همین نگاه انتقادی را به متفکر-ادیبانی چون سعدی و حافظ طرح کرد و نشان داد که این متفکران-ادیبان را نه صرفاً به عنوان شاعر و نویسنده که به عنوان متفکر ایرانی باید مورد نقد و بررسی قرار داد. او همچنین در مقدمه‌ها و موخره‌های مفصلی که بر این آثار می‌نگاشت، به نقد بی‌پروا و صریح روشنفکران ایرانی اعم از آنها که در دهه‌های پیش از دنیا رفته بودند (مثل شریعتی و آل‌احمد) و معاصران (مثل عبدالکریم سروش) می‌پرداخت.

### نظریه انحطاط ایران

طباطبایی در دهه 1380 ضمن فعالیت در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، همزمان دو پروژه فکری را پیش برد. یعنی از یک‌سو به بازخوانی و معرفی رادیکال و انتقادی اندیشه سیاسی غربی در ایران پرداخت و خوانش‌هایی را که از این متفکران در ایران صورت گرفته، به طور جدی نقد کرد. او در این زمینه آثاری چون مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه سیاسی سده‌های میانه (1380) و جدال قدیم و جدید در ایران (1382) و نظام‌هایی نوآیین در اندیشه سیاسی (1393) را نگاشت و همزمان در موسسه مطالعات سیاسی و اقتصادی و سپس موسسه پرسش به برگزاری درسگفتارهای متعددی درباره اندیشه سیاسی انقلاب فرانسه و معرفی اندیشه سیاسی متفکرانی چون ماکیاوولی، هگل، مارکس و... پرداخت. از سوی دیگر به بحث خود درباره اندیشه سیاسی در ایران در دوره‌های جدید ادامه داد و به بازخوانی فکر سیاسی در ایران همسو با تحولات سیاسی و اجتماعی از دوره صفویه به بعد پرداخت. او در این زمینه آثار بحث‌برانگیزی چون دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران (1380)، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی (1385) و نظریه حکومت قانون در ایران: مبانی نظریه مشروطه‌خواهی (1386) را منتشر کرد. یک وجه مهم این آثار توجه عمیق طباطبایی به انقلاب یا نهضت یا جنبش یا رویداد مشروطه به عنوان نقطه عطفی در طول تاریخ ایران بود. طباطبایی مشروطه را آغازگاهی نو در تاریخ ایران می‌دانست، اما معتقد بود روشنفکران ایرانی، در دام ایدئولوژی‌ها گرفتار شده‌اند و نتوانسته‌اند فهمی عمیق از مشروطیت و تحولی که به واسطه آن پدید آمده، ارایه کنند. متأسفانه هر دو پروژه طباطبایی در معرفی تاریخ اندیشه در ایران و غرب به دلایل مختلف از جمله بی‌مهری‌هایی که به او شد، بیماری و گستردگی اصل کار و وسواس طباطبایی ناتمام ماند.

## نظریه پرداز ایران‌شهر

جواد طباطبایی در دهه‌های 1390 خورشیدی از بحث‌برانگیزترین متفکران ایرانی بود. بخشی از این امر مرهون حضور پررنگ او در مطبوعات و توجه برخی رسانه‌های مکتوب به او بود. اهمیت و قدرت نقدهای تند او در زبان صریح و بی‌پروایش هم در این زمینه بی‌تاثیر نیست. او در این سال‌ها به نحو صریح به طرح نظریه ایران‌شهر پرداخت و در تداوم آثار پیشین، ضمن ارایه ویراسته‌های نو از آنها با ناشران جدید، کوشید نشان دهد که تاریخ و فرهنگ ایران در طول قرون و به‌رغم فراز و نشیب‌های گوناگون تداوم داشته است. او معتقد بود که فهمی خاص و منحصر به فرد از ایران در میان ایرانیان به ویژه نزد متفکران و اندیشمندان ایرانی اعم از شاعران و فیلسوفان و سیاستمداران دیوانسالار وجود داشته که در طول سده‌ها موجب این تداوم فرهنگی و تمدنی شده است. او معتقد بود اندیشه ایران‌شهری، زمینه‌ساز نوعی از ملی‌گرایی ناهمزمان و خلاف آمد عادت در ایرانیان است که می‌تواند به تاسیس ایرانی نو کمک کند. او در آثاری چون ملت، دولت و حکومت قانون؛ جستار در بیان نص و سنت (1398) کوشید مختصات این نظریه را روشن و بدفهمی‌های صورت گرفته از آن - به‌زعم خود- را نقادی کند. طباطبایی سنت‌گرا یا باستان‌گرا نبود و می‌کوشید فهم خود از ایران‌شهری را با الزامات جهان مدرن، همراه و همسو کند. البته منتقدان تندرویش او را به ناسیونالیسم افراطی متهم می‌کردند و معتقد بودند که نظریه ایران‌شهر او صورتی دیگر از ایدئولوژی ملی‌گرایی افراطی است. دیگر وجه مهم کار طباطبایی نقد دانشگاه و نظام آموزشی ایران و انتقادات صریح و بی‌پرده از اساتید علوم انسانی اعم از فلسفه و علوم سیاسی و جامعه‌شناسی بود. برخی از این انتقادات در آثاری چون تاملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید؛ مورد شهریار ماکیاولی (1392) و ملاحظات درباره دانشگاه (1398) بازتاب یافته است. طباطبایی سال‌ها از بیماری سرطان رنج می‌برد و در سال‌های اخیر برای درمان به آمریکا سفر کرده بود، اما تا واپسین لحظات درباره ایران و سرنوشت آن به تامل می‌پرداخت و در شبکه‌های اجتماعی، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های خود درباره تحولات اخیر ایران را منعکس می‌کرد. نوشته‌ها، درس‌گفتارها، مقالات و آثار فراوانی از او ناتمام مانده که امید است توسط شاگردان، بازماندگان و دوستداران او تکمیل و منتشر شود. با امید.

# مساله و ميراث جواد طباطبائي در گفتوگويي کوتاه با محمد قوچاني

## آرزوي او تاسيس ايرانشهر نوين بود

دکتر سيدجواد طباطبائي تا سالهاي پاياني دهه 1370 بيشتر نزد اهل فکر و اندیشه شناخته شده بود و عمده علاقه‌مندان به مباحث روز سياسي و اجتماعي و فرهنگي

به طور جدي با او و آثاري که تا پيش از آن نوشته بود، آشنا نبودند. ورود جدي و پربسامد او به حوزه عمومي و طرح اندیشه‌ها و افکارش در ميان اکثريت کتابخوان در حوزه‌هاي مختلف فلسفه، تاريخ، علوم سياسي و جامعه‌شناسي به واسطه مطبوعات صورت گرفت. در اين ميان نقش محمد قوچاني، روزنامه‌نگار شناخته شده و دانش‌آموخته علوم سياسي که علاقه‌اي آشکار به مباحث اندیشه داشت، در معرفي طباطبائي به حوزه عمومي بسيار اهميت دارد. محمد قوچاني و همکارانش در روزنامه‌ها و مجلاتي که کار مي‌کردند، به طرح و بسط و نشر اندیشه‌هاي طباطبائي پرداختند، با گفتوگوهائي که با او کردند يا با نوشتن نقد و بررسي مقالاتي درباره او يا گفتوگو با منتقدان همدل يا مخالف طباطبائي.

به مناسبت درگذشت طباطبائي با محمد قوچاني گفتوگو کرديم. او در اين گفتوگو به وامداري خود به اندیشه‌هاي طباطبائي اذعان مي‌کند و مي‌کوشد به اختصار دلايل اهميت فيلسوف ايران را برشمرد.

**در ابتدا به سابقه آشنائي خودتان با دکتر طباطبائي اشاره کنيد و علت علاقه‌مندي خودتان به اندیشه و آثار ايشان را بفرماييد.**

از شما متشکرم که به اين موضوع مي‌پردازيد. در کشور ما رسم نيست که به فيلسوفان و متفکران توجهي که به سلبريتي‌ها و افراد مشهور در حوزه‌هاي هنري و اجتماعي ميشود، صورت بگيرد و اينکه روزنامه اعتماد به بزرگداشت دکتر طباطبائي مي‌پردازد، ارزشمند است. من بيش از بيست سال است که به عنوان يك روزنامه‌نگار و علاقه‌مند به اندیشه سياسي با دکتر طباطبائي در ارتباط بودم. اولين بار در سال 1379 در قالب ويژه‌نامه‌اي که براي روزنامه همشهري به عنوان ضميمه منتشر مي‌کرديم، خدمت ايشان رسيدم، در دوراني که او به تازگي بخش دوم

پروژه اندیشه سياسي خودش را در باب نظريه انحطاط ايران و نوزايش شروع کرده بود. من با معرفي آقاي دكتر عليرضا رجايي خدمت ايشان رسيدم و مصاحبه مفصلي براي همان ضميمه با ايشان انجام دادم. ما نسلي تحت تاثير روشنفكران ديني به خصوص دكتر سروش بوديم. آشنايي با دكتر طباطبايي افق جديدي را پيش روي ما باز كرد. من به عنوان دانشجوي علوم سياسي هرگز اين افتخار را نداشتم كه در كلاس درس دكتر طباطبايي باشم، اما سهمي كه ايشان بر ديدگاههاي من داشته، قابل قياس با هيچ كدام از اساتيد علوم سياسي نيست. افراي مثل دكتر حميد عنايت و دكتر حسين بشيريه و خود ايشان، حق بزرگي بر گردن اندیشه سياسي در ايران معاصر دارند. هر كدام از ايشان ديدگاهي داشتند و اين ديدگاهها در مقاطعي موجب حرکتهاي اجتماعي قابل توجهي در بخش روشنفكري و حوزه عمومي داشت.

**ويژگي دكتر طباطبايي در ميان اين اساتيدي كه نام برديد، چه بود؟**

مهم ترين ويژگي دكتر طباطبايي اين بود كه انساني در حال تحول بود و برخلاف برخي از متفكران ما، اهل يكجا ايستادن، در جا زدن و تكبر نبود. به ياد دارم اصولگرايان او را از دانشگاه تهران بيرون كردند. او معاون پژوهشي دانشكده حقوق و علوم سياسي دانشگاه تهران بود و در تنظيم درسنامهها و برنامه درسي نقش بسيار مهمي داشت. او را با يك اتهام واهي از دانشگاه اخراج كردند. البته آن اتهام امروز شرف ايشان است. به او گفتند ناسيوناليست و سكولار هستي. اعتراضاتي در همان زمان از سوي دانشجويان صورت گرفت. من آن موقع دانشجوي دانشكده ديگري بودم، اما اين اعتراضات را ميديدم. آن اعتراضات، از اولين اعتراضاتي بود كه در مقام دفاع از علم صورت ميگرفت. هنر بزرگ طباطبايي اين بود كه آكادمي را به بيرون از دانشگاه برد، اول با درسگفتارهايي كه در موسسه پرسش داشت و بعد با كارهاي تحقيقاتي كه مي كرد و اهميتي كه به مطبوعات مي داد. او هيچ گاه روزنامه نگار نبود اما به اهميت روزنامه نگاري اندیشه در انتقال فكر واقف بود. به همين جهت ما در مقاطع مختلف در مطبوعات از او استفاده كرديم. در يك دوره اي ضمن آنكه مشاور مهرنامه بود و بدون هيچ گونه چشمداشت سياسي و مادي در بسياري از موضوعات به ما خط و جهت مي دادند. اين درحالي بود كه روزگار سختي داشت و جز كار در مركز دايره المعارف اسلامي و حوالتاليف كتابهايش، منبع درآمدي ديگر نداشت. در يك دوره اي هم به درخواست من رييس شوراي علمي مجله سياستنامه شد. ما اساسا مجله سياستنامه را براي اين منتشر كرديم كه اين آرا و اندیشهها و تفكرات دكتر طباطبايي مطرح شود.

**در مورد آثار و اندیشههاي دكتر طباطبايي بسيار مي توان صحبت**

کرد. اما اگر بخواهید در این میان اصلی‌ترین و مرکزی‌ترین دغدغه ایشان را بر شمارید، آن دغدغه چه بود؟

من ایشان را برای خودم با عبارت «فیلسوف ایران» تعریف می‌کنم. اولین بار هم در روزنامه شرق این تعبیر را به کار بردم و بسیاری از افراد مشهور هم معترض شدند. متأسفانه ما در زمان حیات افراد از این ابا داریم که آنها را در جایگاه اصلی‌شان بشناسانیم. یک ویژگی دکتر طباطبایی این بود که غرب را به خوبی می‌شناخت. این آشنایی به عنوان یک بیگانه نبود. به غرب رفته بود و سال‌ها در آنجا زندگی و کار کرده بود. دوران تحصیل او در فرانسه به لحاظ دانشگاهی که درس خوانده و پایان‌نامه‌ای که نوشته، درجه یک بود. برخلاف اکثر ایرانیانی که در خارج از ایران درس می‌خوانند و پایان‌نامه‌هایشان درباره ایران است و به همین دلیل آنجا اهمیت پیدا می‌کنند، دکتر طباطبایی در پایان‌نامه‌اش درباره ایران صحبت نکرده و درباره اندیشه سیاسی جدید غربی بحث کرده بود. اما دغدغه اصلی او ایران بود. دکتر طباطبایی با همه فرقه‌های روشنفکری در ایران تفاوت داشت. یک جریان سنت‌گرایی داریم که فکر می‌کند اگر به سنت برگردیم ایران بهشت می‌شود. یک جریان تجددگرایی به معنای غربی کلمه هم داریم که می‌گوید اگر ما از سر تا پا غربی شویم، سعادت‌مند می‌شویم. یک جریان روشنفکری دینی هم داریم که فکر می‌کند ما می‌توانیم از غرب گزینه‌هایی کنیم و آنها را با سنت‌مان بیامیزیم و آن را تبدیل به خودمان کنیم. دکتر طباطبایی با روش‌ها و مفاهیمی که این جریان‌ها به کار می‌بستند، مخالف بود. او می‌گفت وقتی مفاهیم به ورطه ایدئولوژی می‌افتند، دچار خطا می‌شوند. جالب است که بسیاری از روشنفکران دینی دکتر طباطبایی را نزد ما به عناوین متعددی متهم می‌کردند و همان چیزهایی را که اصولگرایان می‌گفتند، درباره او می‌گفتند. مثلاً می‌گفتند او سکولار و سلطنت‌طلب است. الان خود این افراد مرزهایی را در نوردیدند که عجیب و غریب است. طباطبایی یک راه چهارمی بود. او می‌گفت تا زمانی که ایرانی فکر نکنیم و درباره ایران فکر نکنیم، اصلاً دانشگاه نیستیم و اندیشکده نیستیم و نمی‌توانیم تئوری‌پردازی کنیم.

**اساس اندیشه او چه بود؟**

او دو پروژه موازی را پیش می‌برد. یکی اندیشه سیاسی غرب و دیگری اندیشه سیاسی ایران. اندیشه سیاسی غرب متأسفانه به دلیل وضعیت بیماری او و به این علت که نتوانست حمایت لازم برای پژوهش را پیدا کند، ناتمام ماند. دکتر طباطبایی به دلیل اینکه به زبان‌های متعددی مسلط بود و به این علت که خطیب و منبری نبود، وقتی به متفکر یا اندیشه‌ای می‌پرداخت، حتماً متون اصلی و محوری راجع به آن

متفکر و اندیشه را به زبان اصلی با دقت میخواند و به متون اصلی و دست اول ارجاع و استناد مستقیم می‌کرد. برخلاف بیشتر روشنفکران ما که بیشتر سخنرانی می‌کنند و رفرنسی در کارهایشان وجود ندارد، کارهای دکتر همیشه رفرنس داشت، به همین خاطر پروژه معرفی اندیشه سیاسی غرب تا حدودی متوقف شد و ایشان نتوانست در توضیح اندیشه سیاسی غرب قبل و بعد از انقلاب فرانسه تا جایی که می‌خواست، برسد. اما بخش دیگر پروژه او اندیشه سیاسی ایران بود. این هم در دو مقطع بیان شد، یکی بحث نظری پیرامون انحطاط ایران بود. این بحث را با کتاب‌های زوال اندیشه سیاسی در ایران و کتاب‌های آغازینش در دهه‌های شصت و هفتاد مطرح کرد. ویراست‌های متعددی از این کتاب‌ها منتشر شد. اصولگرایان در همانجا ماندند و بعضی از شاگردان ایشان هم که اکنون بر کرسی‌های علوم سیاسی تکیه زده‌اند، در همان سطح مانده‌اند و فکر می‌کنند طباطبایی فقط راجع به زوال و بدبختی و نگون‌سازی ایران صحبت می‌کند. مقطع دوم که اهمیت بیشتری دارد و بخش دوم اندیشه سیاسی ایران نزد او را تشکیل می‌دهد، مطالعاتی که راجع به نوزایش نوین ایران انجام داده است.

#### منظور از نوزایش نوین ایران چیست؟

ایشان به من می‌گفت ما باید یک روز پرچم ملی‌گرایی نوین را در ایران برافراشته کنیم. این ملی‌گرایی با ناسیونالیسم به معنای کلاسیک و غربی آن تباین داشت. ایشان ابا داشت که از هر کدام از «ایسم»‌ها حتی ناسیونالیسم استفاده کند. او در رساله دولت، ملت و حکومت قانون که از آخرین آثار اوست، سعی کرد پروژه‌ای را که متأسفانه به علت بیماری نمی‌توانست تکمیل کند، خلاصه کند و عصاره و چکیده آن را به صورت مانیفستی برای ایران تبدیل کند. او در این پروژه به تفکر فلسفی راجع به ایران می‌پردازد و ضمن نشان دادن ریشه‌های تداوم و بقای ایران به این پرسش می‌پردازد که چرا ایران توانسته با گذشت بیش از سه هزار سال دوام داشته باشد. متأسفانه بسیاری چه در جریان اصلاح‌طلبی و چه در جریان انحلال‌طلبی، وارد حوزه خصوصی افراد می‌شوند. من البته با حوزه خصوصی دکتر طباطبایی آشنا هستم. اما آنچه برایم مهم است، اندیشه او در حوزه عمومی است. در حوزه عمومی نگاه او به دین آن را به عنوان جزئی از فرهنگ ملی ایران در نظر می‌کرد، همچنان‌که به زبان فارسی. توجهی که به آخوند خراسانی و میرزای نایینی داشت و در آنها پروژه مشروطیت را دید و مشروطیت را به عنوان حاکمیت قانون می‌دید، بسیار مهم بود. آخرین دغدغه ایشان احیای مفهوم ایران‌شهر بود. طباطبایی مفهوم ایران‌شهر را برخلاف تمام جفاکاری‌ها و بی‌انصافی‌هایی که در انتساب ایشان به ناسیونالیسم افراطی و راسیسم می‌دهند، مطرح کرد. او در مفهوم



ایران‌شهر تلقی فرهنگی و تمدنی از تاریخ ایران داشت. من البته نمی‌خواهم دکتر طباطبایی را قدیس کنم. گاهی به عنوان شاگرد کوچک نکاتی را به ایشان منتقل می‌کردم و می‌گفتم این نکاتی که می‌گویید را می‌توان به زبان و بیان دیگری هم بیان کرد. او در درونش انسان بسیار صاف و زلال و فروتنی بود، اما در اندیشه با کسی شوخی نداشت.

### در پایان بفرمایید به نظر شما میراث طباطبایی چیست؟

در این دورانی که مفهوم وطن بی‌معنا شده و درخواست آزادی به آزادی شخصی فروکاسته می‌شود، دغدغهای که ایشان برای رستگاری ایران داشت، به عنوان یک مفهوم کلی مهم‌ترین مطلبی است که از دکتر طباطبایی باقی می‌ماند. در دوره‌ای که بخشی از روشنفکران ما فقط به تجدد و غرب پناه می‌برند، او گفت تجدد در تاسیس است نه در تقلید. ما باید تجدد را از درون فرهنگ خودمان ایجاد کنیم، این پروژه او اساساً با پروژه روشنفکری دینی تضاد داشت. با سنت‌گراها و جهان‌وطن‌ها هم مخالف بود. در یک کلمه در دوره جهان‌وطنی رسیدن به یک مفهومی از ایران که همه ایران باشد، کار اصلی دکتر طباطبایی بود، ایرانی که در درونش فرهنگ، تمدن، دیانت ملی و زبان و حکومت قانون لحاظ شده باشد. آرزوی دکتر طباطبایی ساختن ایران‌شهر نوین بود، ساختن ایران‌شهری که در آن نسبت دین و دنیا، دین و تجدد، ملیت و معنویت متوازن است، چنان‌که در اندیشه سیاسی ایران کهن و ایران باستان و ایران نوین چنین است. دکتر طباطبایی یک باستان‌گرا نبود، یک ملی‌گرا به معنای مرسوم نبود، یک میهن‌دوست واقعی بود.

---

در این دورانی که مفهوم وطن بی‌معنا شده و درخواست آزادی به آزادی شخصی فروکاسته می‌شود، دغدغهای که ایشان برای رستگاری ایران داشت، به عنوان یک مفهوم کلی مهم‌ترین مطلبی است که از دکتر طباطبایی باقی می‌ماند.

در دوره‌ای که بخشی از روشنفکران ما فقط به تجدد و غرب پناه می‌برند، او گفت تجدد در تاسیس است نه در تقلید. ما باید تجدد را از درون فرهنگ خودمان ایجاد کنیم.

## نظریه پرداز حفظ یکپارچگی

# ایران

## احمد نقیبزاده

سیدجواد طباطبایی، تحصیلات آکادمیک خود را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران آغاز کرد و در ادامه برای گذران تحصیلات تکمیلی به فرانسه رفت و تز خود را در دانشگاه سوربن درباره «هگل» نوشت، بنابراین زبان آلمانی هم آموختند، سپس به ایران بازگشتند و مدتی در «دایره‌المعارف اسلامی» و «دایره‌المعارف دهخدا» مشغول به کار شدند. سال‌های 70 - 71 بود که به دانشکده حقوق آمدند و مشغول به تدریس شدند، دانشجویان هم در کلاس‌های ایشان حضور پررنگ داشتند، متأسفانه دانشگاه چندان که باید قدرشان را ندانست، به هر ترتیب روحیه او به گونه‌ای بود که هر طور فکر می‌کرد، همان عقاید را به زبان می‌آورد، رویکردی که قاعدتاً به مذاق عده‌ای خوش نمی‌آمد. همین امر موجب شد دانشگاه را ترک کنند و مدتی در موسسه‌های خصوصی کلاس‌هایی داشتند که آنجا هم با استقبال مواجه شد. موضوع مهمی که نباید از نظر دور داشت، اینجاست که آقای دکتر در حوزه سیاست و اندیشه سیاسی ایران بسیار کوشا بودند و حال به واسطه فقدان رخ داده يك خلأ ایجاد خواهد شد که من نمی‌دانم چه کسی می‌تواند این جای خالی را پر کند. همه می‌دانیم که ایشان در زمینه اندیشه «ایرانشهری» تأکید داشت و معتقد به يك استمرار بین ایران قبل از اسلام و ایران بعد از اسلام بود، تأکید این بود که همین حفظ سنت‌ها موجب حفظ و حراست از ایران شد و اجازه نداد «ایران» در امپراتوری‌های دیگر از جمله «عباسیان» و «عثمانی» هضم شود، یعنی همواره هویت خود را حفظ کرد و این منجر به حفظ یکپارچگی شد. بر همین اساس هم بود که روی نظریات «نظام‌الملک» کار کرد؛ درسنامه‌ها و سیاستنامه‌هایی که قبلاً در ایران معمول بوده طبق همین سنت ادامه پیدا کرد و به صورت مختلف در سپهر سیاسی ایران باقی ماند. من خودم این سنت را مطالعه کرده‌ام و آنچه متوجه شدم، این بوده که شهرهای حاشیه کویر و نقاط دوردست ایران، همچنین ایلیاتی‌ها و عشایر کوچ‌رو ما ذخیره‌گاه مهمی برای حفظ اندیشه ایرانی بوده‌اند، چراکه همواره از دسترس مهاجمان خارج و دور ماندند و سرزمین‌هایشان هم چندان جلب توجه نکرد. در نتیجه شهرهایی مانند نایین، اردکان و کاشان به حال خود رها شدند، به همین دلیل شاهد هستیم اهالی این شهرها و روستاهای حاشیه کویر همچنان به زبان فارسی میانه و دوره ساسانیان صحبت می‌کنند. می‌دانیم آیین‌های زرتشتی نیز در این نقاط

رواج دارد و بجا آورده میشود. در هر صورت از آنجا که عربها هم از سنت سياسي ايران تقليد کردند و بالاخره وصيتنامه اردشير را ترجمه کرده و به کار بستند، میشود به محک عقل پذيرفت که چنين استمراري برقرار بوده. ما همچنين کدهاي مشابهي را در روزگار پس از اسلام مشاهده میکنيم. مقصودم اين است که آقاي طباطبائي به نيکي دريافتند چنين استمراري وجود داشته و در آثارشان سعي کردند اين نکته را اثبات کنند. متاسفانه ما انديشمندان زيادي نداشته ايم که راجع به اين مقوله کار کرده باشند. چنانکه ميدانيم سالها اگر در اين زمينه کاري صورت ميگرفت، معمولاً از زمانه مشروطيت به اين سو را مدنظر قرار ميداد. ايشان هم به اين دوران بسيار توجه کردند و در نتيجه يك رويکرد تجويزي براي خوانندگانشان داشتند. ديگر آنکه، آقاي دکتر طباطبائي از سرزمين آذربايجان بلند شدند که ميدانيم در دويست سال اخير بسيار در تحکيم وحدت و هويت ملي موثر بوده و چهرههاي مهمي به جامعه معرفي کرده است، به طوري که افرازي از اين خطه همواره در تمام رویدادهاي ملي حضور چشمگیر داشته اند. هنوز هم اگر جايي پيدا کنیم که در سنتهاي ملي به چشم بيايد، مانند سنت «پهلواني» و «راستي و درستي» در همين سرزمين سرآمد است. از نظر خلقيات من همواره آقاي طباطبائي را به کسروي تشبيه کرده ام، فردي که مقداري بيان گزنده داشت و در عين حال راستي و درستي در گفتار ايشان مشاهده ميشد، نکتهاي که بعضاً موجب ميشد عدهاي از ايشان برنجند. در حقيقت آقاي دکتر طباطبائي هر جا چيزي ميديدند که از نظرشان دچار انحراف و کج فهمي بود، اين را به صراحت بيان ميکرد، بسيار هم به نکات ظريف توجه داشت و به نيکي هم مواردی را نسبت به گوينده به کار ميگرفت. شايسته است دکتر طباطبائي به عنوان فردي که خدمات زيادي کرده مورد توجه قرار گیرد، گو اينکه بعضي خلقيات شخصي مسائل را تحت تاثير قرار داده است. بايد در نظر داشت، شاعر اگر داراي خصوصيات شخصي است که کسي نميپسندد، به معنای اين نميشود که ما به شعر او توجه نکنيم، نپسنديم و خودمان را از اين ذوق و شوق محروم کنیم. چنانکه عدهاي نسبت به مرحوم «سايه» مواردی مطرح ميکردند، از چپروي گرفته تا اومانيسم در اشعارش که اين به معني فاصله گرفتن از کيفيت شعري ايشان نيست. اميدوارم دوستان به خاطر اينگونه برخوردها عملکرد دکتر طباطبائي را تنزل ندهند، فقدان ايشان بسيار چشمگیر و تاثيربرانگيز است.

# چگونه می‌توان ایرانی بود؟

## مرتضی و یسی

مرگ سید جواد طباطبایی اندیشمند سیاسی بهانه‌ای است برای واکاوی و بازخوانی متفکری مهم و تاثیرگذار در تاریخ ایران. لازم است در آغاز این تاکید را داشته باشم که صاحب این قلم همواره از منتقدان پروژه سید جواد طباطبایی و اطرافیان او بوده و هست و همواره خود را منتقدی تمام عیار علیه مواضع فکری ایران‌شهری، راست‌اندیشانه، دولت‌خواه و ضد چپ سید جواد طباطبایی بوده و هستم. برای من هیچ‌وقت سید جواد طباطبایی معرف و نماینده متفکر هگل نبوده و نیست. شیوه مواجهه او با تاریخ را نمی‌پسندیدم، چراکه تاکید او بر فهم ایده‌آلیسم از تاریخ باعث می‌شد همواره اشتباهات فاحش تاریخی داشته باشد و عدم استفاده او از منابع دسته اول تاریخی نمی‌توانست وی را یک مورخ دسته اول و تاریخ‌شناس معرفی کند. با همه اینها در این لحظه که به کارنامه او می‌اندیشم، می‌بینم جایگاه شخصیت اندیشمندی مثل سید جواد طباطبایی آن‌قدر بالاست که نتوان دستاوردها و خدمات او را به جامعه فکری و سیاسی ایران نادیده گرفت.

برای معرفی گوشه‌ای از این خدمات موردنظر سعی می‌کنم با تکیه بر یک خاطره شخصی مساله را باز کنم. روزگاری که دانشجوی سال اول لیسانس رشته تاریخ بودم به‌طور اتفاقی در خیابان انقلاب آقای طباطبایی را دیدم و شناختم. با جسارت جوانی که داشتم به حضور ایشان رفتم و اتفاقاً با برخوردی بسیار گرم از سوی او مواجه شدم. از او خواستم راهنمایی‌ام کند چگونه دانشجوی موفق‌تری در رشته تاریخ باشم. دقیقاً پاسخ او در ذهن من حک شده است: «به یک سوال منتسکیو بسیار بیندیش؛ ایرانی کیست و چگونه می‌توان ایرانی بود؟» در میان کارهای بزرگی که سید جواد طباطبایی برای جامعه فکری ایران انجام داده است این کار یعنی مساله کردن مفهوم «ایران» یکی از بزرگ‌ترین کارها بود. مساله شدن مفهوم ایران فارغ از اینکه چه پاسخی به آن بدهیم، می‌تواند سوالی عمیق و تاثیرگذار باشد. اینکه ایرانی کیست و با چه مولفه‌هایی می‌توان ادعای ایرانی بودن کرد، مقدمه سوالات بسیاری است که برای پاسخ آن به ابزارهای فکری و نظری بسیاری مسلح بود. این سوال شیوه مواجهه با تاریخ و داده‌های تاریخی را تغییر داده و متفکر را وادار به اندیشیدن می‌کند.

در گذر از این سوال بنیادین است که شخصیت‌هایی مثل خواجه نظام‌الملک، ابن‌خلدون، خواجه نصیر، ناصرالملک شامل و جایگاه

متفاوتی در تاریخ پیدا می‌کنند و همچنین مفاهیمی مثل وطن، ملیت، قانون، مدرنیته و... معنای دیگری می‌یابند. اندیشیدن به ایران باعث می‌شود جایگاه تاریخی خود را به عنوان شخصی که در جغرافیای خاصی زندگی می‌کند مورد بازخوانی قرار بگیرد و همزمان تعلق یا عدم تعلق به این جایگاه پیدا کرد. می‌توان به این اندیشید آیا واقعا ایران به ذات دارای روحی است که باید فهم شود یا همه چیز صرفا قراردادی است که ما در یک چارچوب جغرافیایی خاص، وضع می‌کنیم تا بتوانیم در کنار هم حیات صلح‌آمیزی داشته باشیم. اگر این گزاره‌ها دیگر را بپذیریم که پرسیدن مهم‌تر از پاسخ است در واقع سیدجواد طباطبایی مبتکر و مبدع سوالاتی بود که به‌طور کل مواجهه و نگاه ما را به تاریخ تغییر داد.

پروژه سید جواد طباطبایی دارای دو وجه بود؛ یک وجه سلبي و يك وجه ايجابي. در وجه سلبي طباطبایی به خوبی با به نقد کشیدن فضای پوسیده آکادمی و دانشکده‌های غیرکارآمد توانست پنجره‌های جدیدی به روی فارسی‌زبانان باز کند. سید جواد طباطبایی جزو اولین محققان و متفکران ایران بود که توانایی خواندن به چند زبان از جمله یونانی و آلمانی را داشت و بسیاری از متون سیاسی غرب را به زبان اصلی مطالعه کرده بود. همچنین وی توانست ضربات مهلکی به تاریخ‌نویسی قصه‌گویانه دانشگاه‌های ایران وارد کند و اهمیت تاریخ اندیشه را به عنوان يك حوزه مهم در تاریخ‌نگاری به دانشجویان و محققان گوشزد کند.

هر چند در نهایت این پروژه را در وجه ايجابي باید دارای نقدهای مهمی دانست. برای مثال زمانی که سیدجواد طباطبایی از ایرانشهر صحبت می‌کرد به‌طور دقیق مشخص نبود که ایرانشهر کجای تاریخ است. فاصله علقه‌های ایرانشهری با علقه‌های فاشیستی کجاست؟ آیا واقعا در تاریخ میانه ایران ما با همان مفهومی از ایران مواجه بودیم که در جهان معاصر ایران هستیم؟ اینکه پروژه‌های رقیب با بی‌سوادی و بی‌اطلاعاتی مدام از ایران و تاریخ ایران نمی‌توانست این خلأهای عمیق را پوشش داد.

هر چند در نهایت باید تاکید کرد سیدجواد طباطبایی جزو اولین محققان و متفکران ایرانی بود که اهمیت تاریخ را به ما و تمام کسانی که قائل به تحقیق درباره ایران هستند، گوشزد کرد. یادش گرامی.

# سید جواد طباطبایی در «اعتماد»

## هر ملتی باید جایی بایستد و ببیند از کجا آمده است

### گروه اندیشه

روزنامه اعتماد در طول يك دهه اخير بارها به انتشار دیدگاه‌ها و اندیشه‌های طباطبایی پرداخته است و مقالات و نوشته‌ها و گفت‌وگوهای فراوانی در تبیین، تحلیل و انتقاد از اندیشه‌های او منتشر کرده است. در ادامه مروری بر مهم‌ترین این مطالب خواهیم داشت که برخی از آنها، در صفحه اول روزنامه به عنوان عکس و تیتراژ منعکس شد.

### 1- ایران مساله من است

عصر روز پنجشنبه چهارم اردیبهشت ماه سال 1393، پژوهشکده تاریخ اسلام در کتابخانه ملی جلسه‌ای بحث‌برانگیز برگزار کرد که در آن شماری از شناخته‌شده‌ترین موافقان و مخالفان جواد طباطبایی، در حضور خود او به نقد و بررسی دیدگاه‌های او پرداختند. روزنامه اعتماد گزارشی در روز شنبه 6 اردیبهشت سال 1393 گزارشی مفصل از این نشست منتشر کرد و متن سخنرانی خود دکتر طباطبایی را هم منعکس کرد. تیتراژ روزنامه در این شماره، جمله‌ای از طباطبایی بود که در آن می‌گفت: «ایران مساله من است.» منتقدان طباطبایی در این نشست، حاتم قادری، هاشم آقاجری، داریوش رحمانیان و داوود فیرحی بودند و احمد بستانی، قباد منصوربخت و احمد بستانی به دفاع از طباطبایی پرداختند. طباطبایی در این نشست گفت: «من وقتی به طرح مساله ایران پرداختم، متوجه شدم که يك طرح مساله دیگری هم وجود دارد که نمی‌توانیم آن را طرح نکنیم و ایران را از این مجموعه جدا کنیم. مساله من نوشتن تاریخ مردم ایران یا شاهان ایران نیست، بلکه قصدم نوشتن تاریخ ایران به عنوان يك کانتسراکشن در علوم اجتماعی جدید در وعاء ذهن به عنوان يك معقول بالذات است و ربط دادن آن به يك دنیای دیگر... بحث من نه ایدئولوژی و نه برای قدرت است و نه من جایی در میان مخالفان و موافقان کنونی دارم. البته به عنوان شهروند نظری دارم اما به عنوان بحث علمی در بحث‌های خودم

تخصیص‌هایی می‌زنم تا دقت آنها را بیشتر کند... پرسش از اینکه ایران چیست، مساله مهم نظریه من است. اینکه کجا پیدا شد، اهمیتی ندارد. راهی طولانی در این زمینه آمدم و در این زمینه خوشه‌چینی‌های زیادی کردم و بحث خود را به محک‌های گوناگونی زدم. به تعبیر شاملو سفر سخت و جانکاه بود اما یگانه بود و به تعبیر من مخصوصاً از ناجوانمردی هیچ کم نداشت. این تنها بحث من نیست. هر ملتی باید جایی بایستد و ببیند از کجا آمده است و افق پیش‌رویش را بنگرد. بحث ما از نگریش به نقطه‌ای است که در آن ایستاده‌ایم.»

## 2- تحکیم وحدت ملی را دنبال کنیم

یکی از دغدغه‌های اصلی طباطبایی حفظ تمامیت ارزی و تحکیم وحدت ملی بود. او روز یکشنبه چهارم بهمن ماه 1394 در مجتمع فرهنگی ورزشی وزارت کشور، در دومین سمپوزیوم مناسبات ایران-قفقاز صحبت کرد و گفت: حفظ وحدت سرزمینی ایران سیاسی یک وظیفه است. او در بخشی از این سخنرانی گفت: «هر دولتی یا دولت ملی است یا دولت نیست. به این دلیل است که ایران همیشه دولت بوده است. هر اسمی روی آن بگذارید فرقی نمی‌کند. این ماهیت دولت است که مهم است. دولت ایران، دولت ملی است. عربستان هم چون ملی نیست، دولت نیست. چیزی که آنجا هست به راحتی می‌تواند آنجا نباشد، اما ایران به راحتی نمی‌تواند نباشد. دولت ملی دارای منافع ملی است. ما تازه می‌فهمیم و کشف می‌کنیم که منافع ملی داریم. پیش‌ترها متوجه نمی‌شدیم یا به این صورت نمی‌فهمیدیم. اگرچه در بزنگاه‌هایی هم وقتی که می‌خواستیم این کلمه را به کار ببریم، به کار بردیم. اینکه در آغاز صحبت‌م گفتم که ایران به یک نظریه نیازمند است و در گذشته این نظریه را ما به این صورت نداشتیم یا این ضرورت را درست نمی‌کردیم از اینجا می‌آید. تحولات اساسی که در مناسبات منطقه ایجاد شده است را ما تاکنون نمی‌شناختیم. تاکنون ما در مناسبات قبلی قرار داشتیم. بنابراین ایران یک تئوری بود که ما به صورت غریزی این را حفظ کرده بودیم و با آن تئوری فکر می‌کردیم حتی اگر دانشمندان نمی‌توانستیم این تئوری را توضیح دهیم. اما امروز این ضرورت پیدا کرده است.»

## 3- همچنان ایستاده‌ام!

دی ماه 1395 در خانه اندیشمندان علوم انسانی مجلسی برگزار شد که در آن ضمن رونمایی از دو کتاب «فیلسوف سیاست: جشن‌نامه جواد طباطبایی» و «فلسفه و سیاست: مقالات جواد طباطبایی» از جواد طباطبایی تجلیل به عمل آمد. در این جلسه که با حضور خود او و

عباس آخوندي و حکمت‌الله ملاصالحی برگزار شد، رضا داوری اردکانی، داود فیرحی و موسی غنی‌نژاد هم صحبت کردند. روزنامه اعتماد در تاریخ 18 دی ماه 1395 در دو صفحه مفصل گزارشی از این نشست ارائه کرد. طباطبایی در این نشست سخنرانی مهم و مفصلی راجع به دانشگاه ایرانی و انتقادهای خود به آن کرد و گفت: «من از وقتی که وارد دانشکده حقوق شدم، متوجه شدم که این دانشکده کاملاً در هواست. ساختمانش بنیاد درستی دارد، اما علمش فاقد بنیان کامل است. من البته علوم سیاسی نخواندم و در دانشگاه تهران از شانس، حقوق خواندم. اما بعداً که به صورتهای مختلف در علوم سیاسی سر کشیدم، متوجه شدم که آمدنی هم نبود! یعنی گروه علوم سیاسی در بهترین حالت کارمند وزارت امور خارجه و کارمند بعضی ادارات در بدترین حالت تربیت می‌کرد. از این دانشکده عالم علم سیاست بیرون نیامد و نمی‌تواند بیرون بیاید. من را ببخشید که به صراحت می‌گویم، اما از همان آغاز با زیرنظر گرفتن رشته علوم سیاسی از گروه حقوق، متوجه این نکته شدم. احتمال دارد هیچ دانشجوی علوم سیاسی آن زمان متوجه این نکته نمی‌شد، زیرا در گروه حقوق لااقل درباره اصول بحث می‌شد، اما چنین اصولی در رشته علوم سیاسی نبود. این دانشگاه، دانشگاه تقلید است. اگر دانشگاه بخواهد محل دانشی باشد که مال آن دانشگاه آن کشور باشد، حتی اگر جهانی باشد، باید به مشکل آن کشور بپردازد. دانشگاه هاروارد جهانی است، اما به هر حال امریکایی است. دانشگاه ما چون ایرانی نیست، هیچ‌وقت جهانی هم نخواهد شد و در حد تهران و حومه است. مساله این است که اگر دانش نتواند موضوع خودش را توضیح دهد و تعیین کند و نشان دهد، علم تاسیس نمی‌شود.»

#### 4- چیستی دولت در ایران

دهم اسفند سال 1395، جواد طباطبایی در همایش دولت‌پژوهی: واکاوی‌های نظری، کاربردی و آسیب‌شناختی، در دانشگاه فردوسی مشهد، درباره دو مفهوم دولت و حکومت در ایران بحث کرد و کوشید طرحی از نظریه دولت در ایران ارائه کند. او در این گفتار گفت: «این ابهام و اینکه تاکنون نتوانسته‌ایم این را روشن کنیم علتش این است که دولت در ایران در واقع محل دولت یا بهتر بگوییم حاکمیت ملی هنوز از نظر من جایش روشن نیست که در کجاست. فکر می‌کنم که عمده حقوقدان‌های ما هنوز به اجماعی نرسیده‌اند که محل حاکمیت در کجاست. در مورد حکومت چرا، قبلاً نخست‌وزیر داشتیم که وضع البته پیچیده‌تر هم بود، چون ضمن اینکه رهبری و رییس‌جمهور بود، نخست‌وزیر هم بود و مجلس هم بود، یکی را از اینجا برداشتند. اما نکته مهم این است که می‌دانیم حکومت حدوداً در ایران چیست، یعنی رییس‌جمهور، کابینه،



هیات وزیران را باید بگوییم حکومت و نه دولت؛ باید به این بگوییم حکومت که

در واقع بازوی اجرایی سیاست‌هایی است که در سطح وسیع‌تر هم قوانین مشخص کرده‌اند هم رهبری مشخص کرده و بعد مجلس در مورد آنها دستور می‌دهد یا قانون وضع می‌کند. به نظر من حکومت روشن است که کجاست و این را باید گفت حکومت؛ برای اینکه بعد از این به تدریج جا بیفتد که ما وقتی می‌گوییم دولت و حکومت بدانیم که دقیقا با چه سر و کار داریم، بدانیم که این بحث ما ناظر بر چیست.»

## 5- پیروزی حقوق بر دیکتاتوری

عکس يك روزنامه 25 دي ماه 1396 روزنامه اعتماد، حسن روحاني رييس‌جمهور وقت ايران را نشان مي‌داد که در حال دست دادن با سيد جواد طباطبائي است. آيين افتتاحيه نهمين جشنواره بين‌المللي فارابي بود و رييس‌جمهور ايران از سيد جواد طباطبائي به عنوان چهره علمي برگزيده رشته علوم سياسي و روابط بين‌الملل و مطالعات منطقه‌اي در بخش گروه‌هاي علمي تقدير کرد. احمد نقيبزاده، دوست و همکار جواد طباطبائي در دانشکده حقوق و علوم سياسي دانشگاه تهران در سرمقاله اين شماره روزنامه با عنوان «بارقه‌هاي اميد براي علوم انساني»، ضمن تقدير از اقدام رييس‌جمهور نوشت: «اين اولین بار از اينکه به مراسمي نرفته‌ام افسوس خوردم. نمي‌دانستم به رفتنش و تماشاي تجليل از دکتر جواد طباطبائي مي‌ارزد و بعد از اين همه سال قرار است رييس‌جمهور سخناني بر زبان براند که گرچه دير هنگام بود ولي درست و بجا مي‌تواند بارقه اميدي در دل‌ها بدمد. پس از قريب به سه دهه که از اخراج دکتر طباطبائي مي‌گذرد از او تجليل به عمل آوردند. اگر بخواهيم وقايع علوم سياسي ايران را اين مدت برشماريم مصيبتنامه‌اي قطور خواهد شد که اين سخنراني رييس‌جمهور براي جبران مافات کفايت نخواهد کرد. خصوصا که هنوز هم دشمنان علوم انساني در پناهگاه‌هاي خود سنگر گرفته و به وظيفه مقدس خود که همانا تخریب اين علوم باشد پايبند و عامل هستند. من هنوز هم نفهميده‌ام اين نگاه خشک پوزيتيوستي به علوم انساني که شاخصه جوامع کمونيستي بود چرا و چگونه به اينجا آمد و بر نگاه ما سيطره يافت. من همان روز که دکتر جواد طباطبائي را از دانشگاه اخراج کردند و عنان علوم سياسي را به کف فارغ‌التحصيلان دانشگاه گراتز اتریش گذاشتند که 4 سال پس از ديپلم دکترها مي‌دهد از اين علم طمع ببريدم.»

# برای دکتر سیدجواد طباطبایی

## پژوهشگری که پرسش از زوال ایران را اندیشید

رحیم محمدی

خبر درگذشت استاد پیشین ما آقای دکتر جواد طباطبایی (آذر ۱۳۲۴ - اسفند ۱۴۰۱) پس از سالها بیماری، خبر خیلی تاثیرانگیزی است. آنچه از تدریس و گفتار ایشان از اوایل دهه ۷۰ شمسی همچنان در ذهن این دانشجو برجسته مانده است، یکی دقت سختگیرانه ایشان در به کار بردن واژگان و مفاهیم بود که از همان سالها خصلتی در ذهن دانشجویانش می‌کاشت که در نسبت «زبان فارسی» و «علم مدرن» بسیار دقیق باشند و در این نسبت بسیار فکر کنند. دیگری فراست فوق‌العاده ایشان در طرح پرسش بود، من در همه سالهای دانشجویی، کمتر استادی دیدم که مانند ایشان اهمیت پرسش و پرسیدن را به دانشجویانش القا کند.

خاطرم هست حدود ۵ سال پیش که نقد و بررسی چند تا از کتابهای ایشان در پژوهشگاه علوم انسانی در چند سمینار مورد توجه دوستان قرار گرفت، در تلگرام خبر را به ایشان دادم که معلوم شد ایشان از قبل میدانستند و ناخرسند هم بودند. از ایشان خواهش کردم اگر میتوانند چیزی در مورد این سمینارها و نقدها بنویسند تا به اطلاع دوستان برسانم، ایشان به این مضمون پاسخ دادند؛ من همه کارها را تعطیل کرده‌ام حتی داوری يك رساله‌ای را که در دانشگاهی (در اروپا) پذیرفته بودم، نتوانستم انجام دهم. گفتند؛ حال من دیگر مساعد این کارها نیست. به هر حال من هم درگذشت ایشان را به خانواده و دانشجویان و دوستانش تسلیت می‌گویم.

شاید با احتیاط بتوان گفت؛ طباطبایی غالباً از توقف و زوال و توسعه و تجدد «امر ایران‌شهری» در دوره‌های قدیم و جدید طرح پرسش کرد که ایشان خود از آن به «مساله ایران» یاد می‌کرد و تعدادی از پرسشهای اساسی این حوزه را به دقت در پژوهشهای خود ایضاح کرد و مهم‌تر اینکه او در پژوهشهای خود، روشی از پرسیدن و پژوهیدن و اندیشیدن را باب کرد که پیش از او چندان مرسوم نبود. من این را بسان میراث اصلی طباطبایی می‌فهمم که در آثار اصلی او از جمله؛ خواجه

نظام‌الملک طوسی، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، زوال اندیشه سیاسی در ایران، مجموعه چند جلدی «تاملی درباره ایران»، تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، به ظهور رسیده است.

البته مدتی کسانی از اهل سیاست و رسانه که او را نمی‌فهمیدند و نسبتی با تفکر و پژوهش‌های او نداشتند، ایشان را به ایدئولوژی و سیاست فروکاستند تا جرعه‌ای از او را در کاسه آلوده ایدئولوژی و ناسیونالیسم سر بکشند و آنچه در حد خودش بود از او حرف بزنند و با او معامله کنند. البته من که باشم که این کسان را مذمت کنم و اصلاً نکوهیدن چون منی چه تاثیری می‌تواند داشته باشد؟ اما به هر حال بهتر می‌بینم از اهل دانشگاه و پژوهش و تفکر خواهش کنم؛ حالا که او در میان ما نیست و خیلی از قیودات دست و پاگیر سقوط کردند، به مطالعه و تامل در «آثار اصلی و پژوهشی» طباطبایی همت کنند و کسانی که می‌توانند به صراحت و به سختی به نقد و سنجش آثار و مفاهیم و نظریه‌های او بپردازند. من کم و بیش هنگام مواجهه با «آثار و پژوهش‌های اصلی طباطبایی» متوجه این نکته شده‌ام که آثار او خیلی فوری پاداش هر منتقد و سنجگری را می‌پردازند، شاید بتوان گفت؛ هیچ منتقدی بی‌بهره از خرمن افکار و یافته‌ها و پرسش‌های او، نمی‌تواند از او جدا شود.

در موقعیت کنونی که «دانشگاه ایرانی» به توسط سنت و تئولوژی و ایدئولوژی و سیاست و عامیانی به کلی محصور و محدود شده است و از دانشگاه ماشین بی‌خاصیتی به اسم «نهاد آموزش عالی» ساخته‌اند، شاید میراث اصلی پژوهش‌های طباطبایی می‌تواند راهی به «خودآگاه شدن دانشگاه نگون‌بخت ایرانی» باز کنند و اصولاً این انتظار از مسیر مطالعه و نقد و سنجش و گاهی حتی واسازی آثار او و کسانی مثل او ممکن می‌شود.

یک چیز در آثار طباطبایی اغلب به شکل‌های مختلف جاری است و گاهی او را سخت خشمگین می‌کند، به طوری که گاهی بانیان و بازتولیدکنندگان آن را به سختی می‌نوازد و آن مشکله «گریز از پرسش» است. وی در جایی به این مضمون نوشته است: باری گریز از پرسش نشانه نبودن پرسش نیست، بلکه نشانه ناآگاهی ملتی است که توان طرح خردمندانه پرسش و یافتن پاسخی به آن را ندارد... پرسشی که طرح نشده باشد پاسخی در خور نمی‌یابد... ایرانیان به واسطه اینکه دریافت خردمندانه‌ای از سرشت جامعه انسانی را پیدا نکرده‌اند، آشکار شدن هرگونه بحرانی را همچون آسیبی اجتماعی تلقی کرده و آن را به عنوان بیماری ننگین زیر حجابی پنهان می‌کنند و چندان با گلاب شست‌وشو می‌کنند تا بوی الرحمان از همه ارکان آن بلند شود.

# پیام تسلیت سید مصطفی محقق داماد

الباقی بعد فناء کل شیء

بدین وسیله فقدان متفکر و نقاد گران قدر شادروان دکتر سید جواد طباطبایی را به جامعه اهل نظر و فکر و بستگان سوگوار آن بزرگوار تسلیت عرض می‌کنم. برای ایشان رضوان و غفران الهی و برای بازماندگان داغدار صبر جمیل و اجر جزیل و برای کلیه عالمان کشور عزیزمان ایران طول عمر، عزت و مزید توفیق مسالت دارم.  
سید مصطفی محقق داماد - 10 اسفند ماه ۱۴۰۱

منبع: روزنامه اعتماد 11 اسفند 1401 خورشیدی